

نگاهی نقادانه به نظام ملی حق مؤلف در ایران

○ وهاب کریمی



○ بررسی نظام ملی حق مؤلف در ایران
○ علی اعظم محمدبیگی
○ انتشارات سروش، ۱۳۷۹

با همه حمایت‌ها و تقدیرهایی که از حیث عرفی و دینی از قلم و صاحبان قلم به عمل می‌آید، زمینه‌های دفاع حقوقی از آنها در جامعه ایران تاکنون نهادینه نشده بلکه دستخوش تغییرات و شرایط اجتماعی کشور است.

طی سال‌های اخیر، بسیار شنیده یا خوانده شده است که گهگاه ندای اعتراض، گلایه صاحب اثری بلند است مبنی بر این که آثار او به سرقت رفته و به نام غیر به چاپ رسیده است یا نمایشنامه‌ای که توسط فردی نوشته شده پس از مدتی به نام دیگری به نمایش درآمده است. قطعات ادبی یا هنری نویسنده و مؤلفی به نام دیگری منتشر می‌شود و آن‌گاه نویسنده یا مؤلف اصلی با استناد به نوشته‌های اصلی خویش زبان به اعتراض می‌گشاید، و آنچه اخیراً بیش از همه شیوع پیدا کرده است گزارش‌های پژوهشی، رساله‌های تحصیلی و نرم‌افزارهای کامپیوتری است که توسط افراد ناشناسی به چاپ می‌رسد و صاحبان اصلی این آثار از پیگیری و شکایت خود به نهادهای قانونی و قضایی به دلایل و علل مختلف دورمانده و عاجزاند.

این مسائل گر چه تصور می‌شود در سطح جامعه ایران هنوز به یک معضل اجتماعی بدل نشده است ولی در فضاهای عملی و فرهنگی کشور بازار نامطمئن ایجاد کرده است.

با اینکه برای رفع چنین مشکلاتی بعضاً مقامات مسئول و نویسندگان متعدد اقدامات و فعالیت‌هایی به عمل آورده‌اند ولی هنوز بر بسیاری از نویسندگان و کسانی که از چنین بازاری متضرر می‌شوند پوشیده است که چرا مشکلات تا حد معقول و بهنجاری تقلیل

نمی‌یابند.

گو اینکه، بررسی‌ها و مطالعات دقیقی به عمل نیامده است که آستانه تخلف در چنین بازاری را تعریف کرده باشد یا نشان بدهد حدود اطمینان و اعتماد برای هر مصنف و مؤلفی چقدر است. حتی کمترین تحقیقی هم به عمل نیامده است که لااقل نشان بدهد، چه تعداد افراد به نهادهای قانونی و مسئول مراجعه کرده و خواستار رسیدگی به تخلفات مربوط به حقوق تألیفی خود شده‌اند. از آن گذشته هیچ تحقیقی وجود ندارد که در کدام یک از حوزه‌های فرهنگی موجود، آثار مکتوب، آثار هنری و نرم‌افزارهای رایانه‌ای بیشترین تخلفات صورت گرفته است.

از طرف دیگر، یکی از مشکلات موجود در بازار فرهنگی در سطوح ملی و بین‌المللی موضوع رعایت کپی‌رایت است. گرچه عدم رعایت این قانون در سطح بین‌المللی جرم و تخلف تلقی می‌شود ولی تعداد زیادی از کشورها از جمله ایران، حداقل در برخی از حوزه‌های فرهنگی چندان پیروی از آن نمی‌کنند. برای مثال، اکثر مترجمان داخلی، کتب نویسندگان خارجی را به فارسی ترجمه می‌کنند، بدون آنکه اجازه نویسنده یا ناشر آن را دریافت کرده باشند. اغلب کتب مرجع، دایرةالمعارف‌ها، دیکشنری‌ها و... افسس می‌شوند، بدون آنکه از ناشران یا نویسندگان آنها کسب اجازه شده باشد. در حال حاضر



یکی از مشکلات موجود در
بازار فرهنگی در سطوح
ملی و بین‌المللی موضوع
رعایت کپی‌رایت است.
گرچه عدم رعایت این
قانون در سطح بین‌المللی
جرم و تخلف تلقی می‌شود
ولی تعداد زیادی از
کشورها از جمله ایران،
حداقل در برخی از
حوزه‌های فرهنگی چندان
پیروی از آن نمی‌کنند



نیز، نرم‌افزارهای کامپیوتری به محض ورود به کشور در سطح وسیعی کپی و تکثیر می‌شوند.

نقد و ارزیابی حاضر، مروری است بر کتابی که اخیراً در همین خصوص منتشر شده است. این اثر با عنوان بررسی نظام ملی حق مؤلف در ایران در سال ۱۳۷۹ به قلم آقای علی اعظم محمدیگی به رشته تحریر درآمده است و به گفته ایشان یک اثر تحقیقی است. این اثر در دو بخش، یکی متن اصلی مشتمل بر ۶ فصل و بخش دوم شامل ضمائم و در مجموع در ۱۷۱ صفحه تألیف شده است. معرفی و نقد این کتاب به ترتیب فصول صورت می‌گیرد. تا در پایان در قالب یک جمع‌بندی، ارزیابی کلی از اثر ارائه شود.

فصل اول کتاب مروری کلی است بر موضوع نظام ملی حق مؤلف در نظریه و عمل در ایران. از آنجا که نگارنده دانش آموخته اقتصاد است، این موضوع را جابه‌جا از حیث اقتصادی بررسی می‌کند. بنابراین، شاید بتوان گفت که شاه بیت اصلی این فصل عبارت است از «حمایت از حق تکثیر کتابهای منتشر شده یا در واقع، جلوگیری از تکثیر غیرمجاز این کتاب توسط ناشران دیگر بر این اصل اقتصادی استوار است که اگر ناشران در تولید و فروش کتابهای منتشر شده آزاد باشند هزینه تولید یک کتاب معین برای تکثیرکننده یا ناشر دوم کم و بیش کمتر از ناشر اول خواهد بود.» (فصل اول - ص

۱۵) به عبارت دیگر، نگارنده در صدد اثبات این نکته یا قضیه است که واگذاری حق تکثیر هر اثر اصیل به سرمایه‌گذاران مادی و فکری در تولید اثر (برای مثال ناشر و نویسنده کتاب) انگیزه لازم برای سرمایه‌گذاری در تولید آثار فکری اصیل را که در درازمدت درآمد حاصل از هر نوع استفاده دیگر از این آثار دارد ایجاد می‌نماید. مضافاً، «تنظیم قانون حق مؤلف در کشورها که امروزه تقریباً تمام آنها از جمله ایران چنین حقوقی را رسماً پذیرفته‌اند نشان از پذیرش اصل اقتصادی ضرورت حمایت از حق هرگونه تکثیر آثار اولیه اعم از تکثیر فیزیکی اثر و سایر معانی تکثیر مانند ترجمه و تبدیل اثر به فیلم داستانی می‌دهد که در جهت افزایش تمایل تولیدکنندگان این آثار به تقبل ریسک سرمایه‌گذاری معنا پیدا می‌کند.»

نگارنده پیش از آنکه به این موضوع بپردازد که در چه شرایطی حقوق مؤلف یا حق تکثیر تحقق پیدا می‌کند؟ تأکید می‌کند که باید حقوق غیر اقتصادی یا حقوق اخلاقی مؤلفان به اجمال توضیح داده شود. و آن این است که کسی حق تحریف یا تبدیل مفاد یک اثر را که معرف شخصیت مؤلف است ندارد» (فصل اول ص ۱۶). سپس به توضیح مؤلفه‌های عمده در احراز یا ایجاد شرایط مساعد برای حمایت از حقوق مؤلف می‌پردازد و به مواردی چون تشکلهای صنفی در نظام ملی حق

مؤلف، آموزش و تحقیق و اطلاع‌رسانی درخصوص وجود قوانین ذی‌ربط، بوروکراسی کارا و کارآمد برای اعمال و مدیریت حق مؤلف و نیز پذیرش ترتیبات بین‌المللی در حوزه حق مؤلف اشاره می‌کند.

او می‌گوید تا در «جامعه‌ای تولیدکنندگان آثار فکری از نفوذ سیاسی کافی برای اثرگذاری به تصمیمات حکومت (اعم از قوه مجریه و پارلمان) برخوردار نباشند گروه فشار لازم برای استقرار عناصر حیاتی نظام ملی حق مؤلف شکل نخواهد گرفت» (فصل اول ص ۲۲). نگارنده در لابه‌لای طرح عناصر مزبور به دیدگاه‌ها و تعارضات موجود در همین زمینه در ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: «سیاستگذاران فرهنگی کشور با اصرار بر عدم الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف، جامعه تولیدکنندگان آثار علمی، فرهنگی و هنری اصیل را از دستیابی به بازارهای بین‌المللی نسبتاً بزرگ محروم کرده است.» از طرف دیگر به یک نکته متناقض اشاره می‌کند که «وابستگی به پارانه، اعم از شکل مستقیم و غیرمستقیم آن چشمه خلاقیت و نوآوری جامعه تولیدکنندگان آثار علمی، فرهنگی و هنری را خواهد خشکاند و شاید غلبه نسبی آثار ترجمه شده بر آثار بدیع را بتوان به همین عامل نسبت داد.» (ص ۲۳).

در عین حال، نگارنده تصریح می‌کند که «یکی از سیاست‌های رایج دولت برای حمایت از تولید آثار علمی،

نگارنده در صدد اثبات این نکته
یا قضیه است که واگذاری
حق تکثیر هر اثر اصیل به
سرمایه‌گذاران مادی و فکری در
تولید اثر (برای مثال ناشر و
نویسنده کتاب) انگیزه لازم برای
سرمایه‌گذاری در تولید آثار
فکری اصیل را که در درازمدت
درآمد حاصل از هر نوع استفاده
دیگر از این آثار دارد ایجاد
می‌نماید



سیاست تلاش برای استقرار ارکان نظام ملی حق مؤلف برخلاف سیاست پرداخت یارانه فواید حمایت مالی دولت مستقیماً به نفع این گروه و در واقع، به سود رونق تولید آثار فکری در جامعه تمام خواهد شد. ثانیاً، سیاست استقرار نظام ملی حق مؤلف برخلاف سیاست حمایت مالی مستقیم از تولید محصولات فرهنگی و هنری تقریباً هیچ هزینه‌ای به جامعه تحمیل نمی‌کند؛ و دولت برای نیل به این سیاست باید بخشی از منابع اقتصادی جامعه را تصرف کند یا در واقع، مالیاتها را افزایش دهد (ص ۲۶).

در ارزیابی این فصل، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در این فصل، همان‌طوری که به اهم مطالب آن اشاره شد، نهایتاً خواننده درمی‌یابد که منظور نویسنده از نظام حق مؤلف چیست؟ عناصر تشکیل‌دهنده آن کدامند؟ و ضریب اهمیت هر یک چقدر است. از ابتدا تا انتهای این فصل نگارنده عمدتاً سه عنصر اصلی را اگر چه مخدوش عنوان می‌کند: اول تولیدکنندگان آثار فرهنگی و هنری (ناشران)، دوم سیاستگذاران و سوم، در حد محدودی مؤلفان، مترجمان و پدیدآورندگان آثار. با این حال مشخص و آشکار نیست که صراحتاً از حقوق کدام یک از این سه عنصر بحث می‌کند و به دنبال استیفای حقوق کدام یک از آنهاست. اگر منظور نگارنده از تولیدکنندگان همان سرمایه‌گذاران مادی و فکری در تولید اثر (برای مثال، ناشر و نویسنده کتاب) است، باید توجه داشت که این عوامل هم‌وزن نیستند و هر یک باید به اندازه اهمیت خود مورد بحث قرار گیرند. زیرا به‌طور معمول برحسب نوع قرارداد بین ناشر و مؤلف، سهم مؤلف، بین ۱۰ تا ۲۰ درصد قیمت اثر است؛ در حالی که ناشر بیشترین سهم را از این بابت دارد. از طرف دیگر، نقض‌کننده قانون حق تکثیر در درجه اول، مؤلف یا مترجم نیست؛ بلکه اصولاً بسیاری از ناشران ترجیح می‌دهند سفارش ترجمه اثری را به مترجمی بدهند. بنابراین، مترجم از این حیث کمترین سهم را

شد (ص ۲۵).
با این نقد، وی تأکید می‌کند که «جامعه تولیدکنندگان محصولات فرهنگی و هنری کشور طبق شواهدی شدیداً به یارانه وابسته شده است و در نتیجه، همواره دست استمداد آن به سمت دولت دراز است. نگارنده با بیان این مؤلفه‌ها نتیجه می‌گیرد که جامعه تولیدکنندگان محصولات فرهنگی و هنری قابلیت‌های تحقق نظام واقعی حق مؤلف در امر تقویت بنیه اقتصادی مؤسسات تولید آثار فرهنگی و هنری را درک نکرده است و بنابراین، اقدامی برای ترغیب سیاستگذاران فرهنگی به ایجاد ارکان یا عناصر حیاتی این نظام انجام نمی‌دهد.
نویسنده در پایان این فصل دست به یک مقایسه بین حمایت دولت از سیاست پرداخت یارانه (سیاست حمایت مالی مستقیم از تولیدکنندگان محصولات فرهنگی و هنری) و سیاست تلاش برای استقرار ارکان نظام ملی حق مؤلف می‌زند و نتیجه می‌گیرد که اولاً،

ادبی و فرهنگی، حمایت مالی مستقیم، به‌ویژه از طریق ابزار پرداخت یارانه برای تولید این محصولات است» (ص ۲۴)
سپس در نقد این سیاست اظهار می‌کند که «اولاً، مشخص نیست که یارانه‌ها به سمت تولید محصولاتی هدایت شده باشد که در بازار با تقاضای کافی روبرو بوده‌اند... چرا که اگر در درازمدت این یارانه‌ها نتوانند تقاضای کافی بیافرینند از چرخه تولید محصولات فرهنگی حذف خواهند شد یا کماکان به یارانه وابسته خواهند ماند. ثانیاً، بوروکراسی موجود یارانه را براساس معیار شایستگی تولیدکنندگان توزیع نمی‌کند. در نتیجه حتی اگر در قبال دریافت این یارانه محصولاتی تولید شود این محصولات در بازار با تقاضای کافی روبرو نخواهند شد. ثالثاً، پرداخت یارانه در درازمدت، انگیزه نوآوری و خلاقیت را در تولیدکنندگان که به درآمدهای بادآورده و بدون زحمت عادت کرده‌اند می‌کشد و طبیعتاً، هدفهای اصلی پرداخت یارانه در نهایت، حاصل نخواهد

این فصل با اتکا به قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان (مصوب ۱۳۴۸) به نگارش درآمده است. نگارنده اذعان می‌کند، علی‌رغم وجود چنین قانونی، هیچ‌گاه طی سه دهه گذشته نظام حق مؤلف استقرار نیافته است که این عدم استقرار نه به‌خاطر ضعف‌های این قانون است بلکه به عناصر دیگری مربوط می‌گردد.

یکی از این عناصر مطرح در این فصل، شبهه حقوق مؤلف در نزد علمای دین بوده است. به عبارت دیگر، آنچه در سالهای آغازین دهه ۱۳۶۰ موضوعیت پیدا کرد، مسئله مشروعیت فقهی حق مؤلف بود که اساساً زادگاه آن جهان غرب بوده است. لذا برای پاسخ به این سؤال که آیا حقوق مؤلف جایگاهی در احکام اسلامی دارد؟ می‌گوید گرچه در پاسخ امام خمینی (ره) تصریح کرده است که «این حقوق ثبوت شرعی ندارد و الزام‌آور نیست» (ص ۳۲) ولی منجر به ابطال رسمی قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان نشد. اما به نظر می‌رسد به درجه حمایت قانونی و اداری قوه قضاییه و دستگاه‌های اجرایی ذی‌ربط از حقوق مؤلفان، به‌ویژه در نخستین سالهای پس از صدور این فتوا اثر گذاشته باشد. نگارنده با استناد به برخی نظرخواهی و مکاتبات بین مسئولان امر و فقها در امر حقوق مؤلف بیان می‌کند که با توجه به اظهار نظر رئیس قوه قضاییه وقت ناظر بر قائل به اعتبار شرعی بودن حق مؤلف در نزد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مسئله مطابقت حق مؤلف با موازین اسلامی رسماً فیصله یافت و به نظر می‌رسد در پی این امر، قانون حق مؤلف در کشور و پیامدهای آن قوت بیشتری یافته باشد.» (ص ۳۳).

نگارنده در این فصل نیز به نقش و کارکرد

سپس این سه دلیل را اقامه می‌کند که اولاً، پرداخت یارانه‌ها احتمالاً به تولید محصولاتی منجر نمی‌شود که در بازار تقاضای کافی برای آنها وجود داشته باشد. ثانیاً، یارانه‌ها براساس شایستگی تولیدکنندگان توزیع نمی‌شود و ثالثاً، یارانه‌ها انگیزه نوآوری و خلاقیت را در تولیدکنندگان از بین می‌برد. وی با بیان این جملات نتیجه می‌گیرد که جامعه تولیدکنندگان قابلیت‌های نظام واقعی حق مؤلف را در امر تقویت بنیه اقتصادی مؤسسات تولیدی (آثار فرهنگی و هنری) درک نکرده‌اند. بنابراین، سیاستگذاران را در امر ایجاد ارکان این نظام ترغیب نمی‌کنند. حال با این تحلیل، همان‌طوری که پیشتر گفته شده عناصر واقعی این نظام کدامند؟ که تاکنون تولیدکنندگان فوق، سیاستگذاران را ترغیب به این کار نکرده‌اند. از این گذشته، آیا دلایل مطروحه با توصیه قبلی بر نفوذ تولیدکنندگان در ساخت قدرت و سیاستگذاران در تعارض و تناقض نیست، مگر از حیث مبانی اقتصادی هر فردی درصدد یافتن سود بیشتر با صرف هزینه‌های کمتری نیست؟ پس چطور از یک طرف تولیدکننده در ساخت قدرت نفوذ کند و در عین حال هیچ آسیب اخلاقی نبیند و از سوی دیگر بر ضد منافع خود برخیزد. چطور ممکن است؟ به هر حال نویسنده محترم در سراسر این فصل یک بحث منطقی، علمی و پژوهشی مبتنی بر داده‌ها و منابع موثق ارائه نمی‌کند؛ بلکه با پاره‌ای از دغدغه‌های ذهنی و شواهد اثبات نشده، اظهار نظرهایی می‌کند.

فصل دوم: بررسی حق مؤلف در ایران در حوزه کتاب یا آثار نوشتاری

دارد. زیرا وی فقط درازای وجهی که از ناشر دریافت می‌کند مبادرت به ترجمه می‌کند.

۲. در جای دیگر نگارنده اشاره به حقوق غیراقتصادی یا حقوق اخلاقی مؤلفان دارد. (ص ۱۶). وی تنها به یک وجه از این حقوق، آن هم «حق تحریف یا تبدیل مفاد یک اثر» اشاره می‌کند؛ در حالی که همه حقوق اخلاقی یا حقوق غیراقتصادی به این بعد ختم نمی‌شود؛ بلکه یکی از اصلی‌ترین وجه این حقوق حق معنوی اثر است که تاکنون این حق از جانب هیچ فرد، نهاد و دولتی تعریف نشده است.

۳. وقتی نگارنده وارد بحث «یارانه‌ها» در حوزه فرهنگی می‌شود، خواننده را شدیداً دچار خستگی و ملالت می‌کند. زیرا از یک سو، اظهار می‌کند که تا وقتی تولیدکنندگان آثار فکری «از نفوذ سیاسی کافی برای اثرگذاری به تصمیمات حکومت برخوردار نباشند، نمی‌توانند فشار لازم را برای استقرار عناصر حیاتی نظام ملی حق مؤلف را به‌وجود آورند؛ و از سوی دیگر تصریح می‌کند که سیاستگذاران فرهنگی کشور با اصرار بر عدم الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف، جامعه تولیدکنندگان... را از دستیابی به بازارهای بین‌المللی نسبتاً بزرگ محروم کرده‌اند. وی از طرح این دو مؤلفه نتیجه می‌گیرد که شاید غلبه نسبی آثار ترجمه شده بر آثار بدیع (در ایران) را بتوان به همین عامل نسبت داد. اما به‌راستی وقتی کسی از نظام حق مؤلف به این‌گونه سخن می‌راند، بر مبنای کدام یافته علمی و نتایج تحقیقی استدلال می‌کند؟ آیا می‌توان صرفاً به شنیده‌هایی که در شمار منابع و مراجع رسمی نیستند و حتی اجماعی در مورد آنها نیست، بسنده کرد؟

۴. در جای دیگری در همین فصل نگارنده محترم، با عنایت به یک نظام انتزاعی از حق مؤلف، به نقد یارانه‌ها می‌پردازد و نقد خود را دایر بر سیاست رایج دولت در حمایت از یارانه‌های مستقیم «به‌ویژه» از طریق ابزار پرداخت یارانه برای تولید این محصولات بیان می‌کند و

نه سازمان اداری مسئول مدیریت حق مؤلف
در ایران و نه محدود تشکلهای صنفی و
مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی کشور برای
نشر اطلاعات مربوط به حق
مؤلف کاری نکرده‌اند، از طرفی چون آموزش،
تحقیق و برگزاری نشستهای علمی، هیچ‌گاه
تلاشی نکرده‌اند

فرض آنکه قوه قاهره دولت برای مجازات
نقض‌کنندگان حق مؤلف با کارآیی عمل کند تک‌تک
صاحبان آثار به‌ویژه مؤلفان فاقد منابع اقتصادی نسبتاً
کافی برای شناسایی موارد نقض حقوقی فرد و تعقیب
عاملان آن هستند. ثانیاً، تشکلهای صنفی که احتمال
نقض حق مؤلف را کاهش می‌دهد در درازمدت با ایجاد
و پرورش معیارهای اخلاق حرفه‌ای در گروه ذی‌ربط،
کسانی را که این معیارها را نادیده بگیرند از میان خود
طرد می‌کنند. ثالثاً، عامل سومی که هزینه‌های ترتیب بر
ریسک نقض حق مؤلف در ایران را کاهش می‌دهد و در
نتیجه، استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آثار را به نقض این
حقوق و حتی استمرار آن ترغیب می‌کند به کارآمد نبودن
سازمان‌های ذی‌ربط در امر جلوگیری از نقض حق
مؤلف، بویژه دادگستری مربوط می‌شود. (صص ۴۲ -
۴۳)

گرچه نویسنده محترم مدعی است که این فصل در
چارچوب تئوریک فصل اول قرار دارد و به واقع نیز باید
با همین رویکرد به بررسی حق مؤلف نشست باشد، ولی
از ابتدا تا انتهای فصل، به جز در چند صفحه نخست
فصل که تحلیل و بررسی وی مبتنی بر برخی شواهد و
مستندات از جمله نقل‌قول‌ها و قوانین و سابقه تشکلهای
در کشور است، تکرار همان مطالبی است که در فصل
اول آورده شده است. تنها مطلب تازه در این فصل
اشاراتی است که وی درخصوص نامناسب بودن شرایط
و عدم باور به ثبوت حق مؤلف در ایران از حیث شرعی
می‌کند.

شاید بتوان گفت که یکی از نواقص عمده این
فصل عدم طبقه‌بندی مناسب و قابل هضم در داده‌ها و
مطالبی است که نگارنده محترم به مخاطب می‌دهد. به
عبارت دیگر، نگارنده به درستی نتوانسته است
مخاطب‌های خویش را شناسایی کند و نوع پیامی را که
قرار است به آنها برساند، تعریف کند. در عین حال، گرچه
در جای دیگر خواهیم گفت، مطالب فصل از یک کار
پژوهشی بسیار بدور است و صورت‌بندی مطالب روشن
و حاوی پیام شفاف و شخصی نیست.

**فصل سوم: بررسی حق مؤلف در حوزه آثار
موسیقایی در ایران**

نگارنده مقدمتاً، ضمن اینکه در صفحات اولیه این
فصل به تاریخچه پیدایش ضبط اصوات و آثار صوتی

تشکلهای صنفی در حوزه حق مؤلف می‌پردازد و اظهار
می‌کند: «یکی از ابزارهای مهم تحقق این حقوق وجود
تشکلهای صنفی یا حرفه‌ای است» (ص ۳۳). در عین
حال، در تحلیل این تشکلهای در ایران اضافه می‌کند که
«این تشکلهای متأسفانه غالباً به منافع حرفه‌ای و صنفی
اعضای خود از جمله به مسائل مربوط به حق مؤلف
بی‌اعتنا بوده و به دلایل غلبه ملاحظاتی سیاسی بر
فعالیت‌هایشان نتوانسته‌اند حقوق مادی نویسندگان
به‌ویژه در حوزه حق مؤلف را مورد حمایت قرار دهند.»
وی ضمن بیان مختصری از تاریخچه برخی از
تشکلهای صنفی از این دست اضافه می‌کند که «ایفاد
حقوق مؤلفان تنها یکی از کارکردهای متعدد تشکلهای
صنفی در حوزه حق مؤلف را تشکیل می‌دهد. به روز آمد
کردن قانون حق مؤلف در مقابل تحولات تکنولوژیک
در زمینه خلق و استفاده از آثار فکری که تا حد زیادی
انعکاس منافع اقتصادی این گونه تشکلهای و در نتیجه
فشار آنها به نهادهای قانونگذاری است» از دیگر
کارکردهای چنین تشکلهایی است. اما نگارنده نتیجه
می‌گیرد که به دلیل عدم وجود چنین تشکلهایی در
ایران هیچ یک از این کارکردها تحقق نیافته است.

نویسنده پس از بررسی و اظهار نظر نسبت به
تشکلهای صنفی به نقش سازمان اداری مسئول برای
استقرار حق مؤلف می‌پردازد و تصریح می‌کند هر چند
قانوناً مسئولیت رسیدگی و داوری درباره شکایات
گروه‌های ذی‌نفع در حوزه حق مؤلف با وزارت فرهنگ
و ارشاد اسلامی نیست، اما عملاً این دستگاه اجرایی به
این عرصه پا گذاشته است و از طریق ابزارهای خاص
خود، به‌ویژه ابزار کاغذ یارانه‌ای سعی می‌کند به صورت
مؤثر درباره این شکایات داوری و حکم صادر کند (ص ۳۸).

نگارنده محترم در ادامه همین مباحث به نقش
آموزش و اطلاع‌رسانی در زمینه حق مؤلف آثار نوشتاری
اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که نه سازمان اداری
مسئول مدیریت حق مؤلف در ایران و نه محدود
تشکلهای صنفی و مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی کشور
برای نشر اطلاعات مربوط به حق مؤلف، از طرفی چون
آموزش، تحقیق و برگزاری نشستهای علمی، هیچ‌گاه
تلاشی نکرده‌اند.

در پایان این فصل به اجمال به عوامل مؤثر در
نقض حقوق مؤلف اشاره می‌کند و تأکید می‌کند اولاً به

می‌پردازد از نگاه اقتصادی، هزینه‌های تولید یک اثر
صوتی را برای نمونه در کشور فرانسه مطرح می‌کند. با
بیان کاربردهای متنوع این آثار به آمار تولید آثار صوتی
در ایران نیز اشاره دارد. به نظر می‌رسد طرح این‌گونه
موارد از نظر نویسنده در این حوزه بیانگر اهمیتی است
که چنین کالاهای فرهنگی در دنیای امروز دارند از نظر
نگارنده نباید مغفول بمانند. «بخشی از فرهنگ عمومی
را رفته‌رفته اصطلاحات فنی و تکنولوژیکی آثار صوتی
تشکیل می‌دهد. رشد شهرنشینی و زندگی اجتماعی و
گسترش روابط جهانی بر گستردگی این فرهنگ دامن
می‌زند. امروزه حذف آثار صوتی و به تعبیری «فرهنگ
صوتی» از زندگی فردی و اجتماعی در اغلب جوامع - چه
صنعتی و چه غیرصنعتی - تقریباً غیر ممکن شده است»
(ص ۵۲).

به علاوه، نویسنده با توجه به قانون حمایت مؤلفان
و مصنفان و هنرمندان شیوع تکثیر غیر مجاز آثار صوتی
در ایران را نقض آشکار این قانون می‌داند و خاطرنشان
می‌سازد: «امروزه در ایران دو نوع تیراژ وجود دارد که
یکی تیراژ رسمی اثر است که توسط شرکت تولیدکننده
به بازار عرضه می‌شود و دیگری تیراژ حقیقی فروش نوار





بررسی‌ها و مطالعات دقیقی به عمل نیامده است که آستانه تخلف در چنین بازاری را تعریف کرده باشد یا نشان بدهد حدود اطمینان و اعتماد برای هر مصنف و مؤلفی چقدر است. حتی کمترین تحقیقی هم به عمل نیامده است که لااقل نشان بدهد، چه تعداد افراد به نهادهای قانونی و مسئول مراجعه کرده و خواستار رسیدگی به تخلفات مربوط به حقوق تألیفی خود شده‌اند

می‌شوند.» (ص ۵۶). به نظر این عده، الحاق ایران به این نظام باعث می‌شد تا جریان باریکی از تجربه و دانش فنی که در شکل و قالب ترجمه منتقل می‌شد تقلیل یابد یا متوقف بشود. زیرا ناشران و مترجمان از پرداخت حقوق نویسندگان و ناشران خارجی ناتوان بودند. وی در تحلیل این واکنش اظهار می‌کند: «به نظر می‌رسد الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف باعث رشد کیفیت آثار هنری و سیستم‌های مرتبط با آن می‌گردید و سبب می‌شد تا شرکتها و مؤسسات تولیدی به منظور جلب و جذب مشتریان داخلی و خارجی استانداردهای جهانی را در کلیه زمینه‌ها رعایت کرده و در یک رقابت سالم به نوآوری دست بزنند و نیز مدیریت شرکتها و سیستم‌های فنی و مهندسی آنها ارتقاء می‌یافت» (ص ۵۶).

وی نمی‌گوید که چه عوامل و شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی باید مهیا باشند تا این ارتباط و الحاق صورت بگیرد. اگر چه نویسنده محترم در باب مزیت‌های احتمالی الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف در حوزه آثار موسیقایی سخن می‌راند ولی به دلیل ضعف در تحلیل ساختاری از وضعیت کنونی ایران به اینجا می‌رسد که بگوید: تضييع حقوق مؤلفان و مصنفان از مشکلات اقتصادی و تجاری بزرگی است که هنوز در سطح جهانی به طور کامل حل نشده است و شاید امیدی هم به بهبود و حل آن نباشد.» (ص ۵۹). در واقع، مشخص نیست که در مجموع چه عوامل، شرایط و اراده‌هایی بایستی به صورت نظام‌مند وجود داشته باشند که توقعات نگارنده برآورده گردند. از این روی نمی‌توان به این جمله اکتفا کرد که «التزام و تعهد به مفاد چنین مقرراتی مستلزم آن است که در هر کشور مرکز و مرجعی جهت ثبت آثار صوتی و هنری وجود داشته باشد.» (ص ۶۰) زیرا در شرایط کشور و به‌ویژه در سال‌های مورد بحث نگارنده محترم آیا به‌راستی وجود التزام و تعهد برای حصول به هدف‌های مورد نظر کافی بوده است یا عوامل و متغیرهای دیگری که ظاهراً پنهان‌اند و اراده‌ای همه‌جانبه از سوی ارکان حکومت باید وجود داشته باشد تا چنین اتفاقی روی دهد.

نگارنده محترم ضمن برشمردن موانع اعمال حقوق پدیدآورندگان و صاحبان آثار هنری در ایران به عدم تشکیل مخزن ملی صوتی و نیز عدم تشکیل دفاتر ثبت

آثار هنری اشاره می‌کند:

- ۱- عدم وجود اتحادیه یا سندیکای هنرمندان در رشته موسیقی
- ۲- عدم وجود اتحادیه شرکت‌های تولیدکننده آثار صوتی
- ۳- عدم وجود دادگاه ویژه رسیدگی به امور هنری
- ۴- نارسایی‌های قانونی در مورد حقوق مؤلفان
- ۵- عدم استقبال هنرمندان از طرح دعاوی در محاکم قضایی
- ۶- عدم امکان حضور دائم هنرمندان برای آگاهی از بعضی قوانین.

فصل چهارم: بررسی حق مؤلف در ایران در حوزه آثار سینمایی

در این فصل به دو دسته از عوامل یکی بسترهای نقض حقوق مؤلفان و مصنفان تحت عناوین رسانه‌های رقیب، مراکز آموزشی، و همکاری و اقتباس و دیگری مسائلی که در نهادهای شدن هر گونه خدمات یا فعالیت‌ها دخالت دارند می‌پردازد.

در شرح هر یک از عوامل دسته اول با این فرضها شروع می‌کند که اولاً، نقض‌کنندگان مجرمان حرفه‌ای یا افراد با سوءسابقه نبوده‌اند و در نهایت بسیاری از حکمیت‌ها را پذیرفته‌اند و ثانیاً، این شرایط و بسترهای اجتماعی و کاری هستند که چنین مواردی را موجب شده‌اند.

در مورد رسانه‌های رقیب عنوان می‌شود که نقض حقوق در میان رقبا یک پدیده عادی و معمول است. وی با بیان چند مورد از موضوعات سینمایی می‌نویسد که مناسب‌ترین بستر نقض حقوق فیلم‌های سینمایی، رسانه ویدئو است. در عین حال تأکید می‌کند که نقض حقوق یک فیلم ویدئویی توسط یک تهیه‌کننده یا فیلمساز سینما به دلیل عدم رونق فیلمسازی ویدئویی (بجز در تلویزیون) مشاهده نشده است. (ص ۷۵). در مورد کتاب نیز موارد نقض مشاهده نشده است. چون در ایران گرایش زیادی به اقتباس مستقیم فیلمنامه از رمان و داستان، کوتاه وجود ندارد و نویسندگان فیلمنامه یا خود نویسند، یا از آثار خارجی کمک می‌گیرند. از طرف دیگر عموم کتابهایی را که منعکس‌کننده مستقیم یک فیلم هستند (فیلمنامه‌ها) خود فیلمنامه‌نویسان منتشر می‌کنند و کمتر جایی برای نقض حقوق عناصر و عوامل

کاست که حاصل جمع تیراژ رسمی و کپی‌های غیرمجاز است... گاهی این اختلاف به ده برابر می‌رسد، به طوری که اگر یک اثر از مطلوبیت اجتماعی خاصی برخوردار باشد، شرکت‌های تولیدکننده به تیراژ بالایی دست نمی‌یابند، بلکه نوار فروش‌های دوره گرد، دکه‌های نوار فروش و تکثیرکنندگان غیرمجاز هستند که از درآمد خوبی برخوردار خواهند شد.» (ص ۵۴).

با این مقدمه، نگارنده به چند اتفاق مهم می‌پردازد؛ از جمله پیدایش حق مؤلف در حوزه آثار هنری، الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف و مزیت‌های نسبی آن در حوزه آثار موسیقایی. وی در توضیح آنها تصریح می‌کند که «واقعیت این است که هنرمندان بیش از پیش از خطر سرقت آثار هنری خود احساس ناامنی می‌کنند و روز به روز بر اضطراب آنان افزوده می‌شود» (ص ۵۶). گرچه اولین حرکت‌هایی که از سوی رژیم گذشته برای الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف آغاز شد به اوایل دهه ۱۳۵۰ باز می‌گردد. این حرکت مورد حمایت هنرمندان قرار نگرفت. به‌طور قطع اینان (نویسندگان، مترجمان و ناشران) از الحاق ایران به حق مؤلف بیش از سایر آثار فرهنگی، هنری و علمی متضرر

یک فیلم باقی می ماند.

او می افزاید: «نقض حقوق برنامه های تلویزیونی توسط عامل و سازندگان یک فیلم سینمایی در ایران مشاهده نشده است. اما تلویزیون در موارد محدودی حقوق فیلمهای سینمایی (خارجی) را نقض کرده و غرامت مربوطه را نیز پرداخت کرده است» (ص ۷۶).

در مورد عامل دوم، یعنی مراکز آموزشی نگارنده ضمن آنکه استفاده آموزشی از کالاهای فرهنگی را عموماً از موارد نقض حقوق، مستثناء می داند، یادآور می شود که این عامل در ایران به نحو دیگری در زمره نقض حقوق به شمار می رود و آن وقتی است که برخی از مراکز آموزشی از فیلم بهره برداری انتفاعی می کنند. اما در مورد عامل سوم (همکاری و اقتباس) نگارنده محترم می افزاید: اقتباس نیز که معمولاً در حوزه فیلمنامه انجام می گیرد، روال و مقررات شخصی در ایران ندارد. گاهی یک فیلمنامه از فیلمنامه دیگری یا نمایشنامه ای داخلی و خارجی (بدون ذکر نام و تأمین حقوق مورد قبلی) اقتباس می شود (ص ۷۷).

دسته دومی که نویسنده محترم بر آنها انگشت می گذارد عوامل یا مؤلفه های مؤثری هستند که در نهادینه شدن هر گونه خدمات نقش دارند و آنها عبارتند از: «شوراها یا هیئتهای ثبت، صنوف و اتحادیه ها، سازو کارهای حل اختلاف، آیین نامه ها، قراردادهای و مقررات و قوانین»

نگارنده محترم در پایان این فصل به موارد حقوق مؤلف در امور حرفه ای این دست از موضوعات اشاره می کند و یادآور می شود که بیشترین موارد اختلاف در این خصوص ناشی از جابه جایی ها و تغییرات عوامل فیلمسازی در حین کار هستند و النهایه موارد نقض را به طور کلی از طریق سازمانها یا از طریق افراد می داند.

در ارزیابی این فصل از نوشتار نگارنده باید گفت، اگر چه ایشان تلاش خود را مصروف آن کرده تا به نحوی مشکلات و موانع و از طرف دیگر عوامل کاهش دهنده حقوق مؤلف در حوزه آثار سینمایی در ایران را ترسیم کند، ولی باید اقرار کرد که در این فصل نکته یا موارد تازه ای نیست که به نحوی در فصول گذشته به آنها اشاره نشده باشد. نکته دیگر این است که مطالب نگارش شده به هیچ وجه شأن پژوهی ندارند بلکه، به شدت مایه ژورنالیستی پیدا کرده و در عین حال خالی از هرگونه نقل قول و یافته های پژوهشی یا داده های آماری قابل وثوق است.

فصل پنجم: بررسی حق مؤلف در ایران در حوزه پخش رادیو تلویزیونی

در مقدمه این فصل آمده است که پیشرفت تکنولوژیک عظیم، مسائلی را در حوزه حق مؤلف پدید آورد که در نهایت با تلقی پخش رادیو تلویزیونی به

واقعیت این است که هنرمندان بیش از پیش از خطر سرقت آثار هنری خود احساس ناامنی می کنند و روز به روز بر اضطراب آنان افزوده می شود

عنوان یکی از مصادیق نقض حق مؤلف یا حقوق اجراکنندگان آثار برطرف شد. نگارنده محترم در همین مقدمه در باب پیدایش پدیده بخش رادیو تلویزیونی و شمولیت آن در قانون حمایت مؤلفان، مصنفان و هنرمندان نیز سخن می راند. آن گاه به حقوق مؤلفان، اجراکنندگان و صاحبان آثار در شبکه رادیو تلویزیونی ایران اشاره می کند و می افزاید «بزرگترین مشکل در زمینه تحقیق درباره وضعیت نظام ملی حق مؤلف در ایران، فقدان ادبیات یا نوشته های مربوط به جنبه های مختلف موضوع حق مؤلف در کشور بوده است (ص ۹۲). وی در باب فقدان داده های مربوط به نقض حقوق مؤلف در زمینه پخش رادیو تلویزیونی به چند عامل اشاره می کند از جمله «طرز تلقی خاص جامعه پدیدآورندگان، اجراکنندگان و صاحبان آثار از جایگاه فعالیت خود در جامعه. به عبارت دیگر، این جامعه نگرش منفی نسبت به تلاشهای معطوف به تأمین رفاه مادی خود دارد. عامل دوم به «ملاحظات حکم به رابطه مؤلفان، اجراکنندگان و صاحبان آثار یا شبکه رادیو تلویزیونی کشور برمی گردد.» (ص ۹۳).

نگارنده محترم پس از بیان دیدگاههای مزبور وارد حوزه تجربه شبکه رادیو تلویزیونی کشور و چگونگی برخورد آن با حق مؤلف می شود. وی می افزاید: «اگر در یک تقسیم بندی کلی، آثار تحت حمایت حق مؤلف را به سه گروه کلی هر نوع نوشته و به هر شکل (نوشته ادبی، کتاب و...)، آثار صوتی (اعم از آثار موسیقیایی و غیر آن) و آثار تصویری تقسیم کنیم سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در قبال استفاده یک یا چند باره از این آثار به غیر از فیلمهای سینمایی که حق پخش این فیلمها را خریداری می کند طبق داده های شهودی موجود، هیچ گاه، حقوق اقتصادی یا مادی صاحبان این آثار را نپرداخته و نمی پردازد. به علاوه این سازمان عموماً حقوق اخلاقی صاحبان این آثار را رعایت نمی کند. (ص ۹۶، ۹۷)

و در نهایت نتیجه می گیرد که «شبکه رادیو تلویزیونی کشور نیز از دو جهت یعنی موقعیت انحصاری و بلامنازع خود در پخش آثار فرهنگی و هنری و نیز عدم التزام به رعایت حقوق اقتصادی صاحبان آثار فرهنگی و هنری احتمالاً سبب می شود که قیمت واقعی حق پخش

محصولات سینمایی را نپردازد و نقش منفی در برابر شکل گیری این زیربنای اقتصادی ایفا کند.

در ارزیابی و نقد این فصل صرفاً به دو نکته بسنده می شود. اول آن که این فصل از همان ضعف عمده ای که در فصول پیشین به چشم می خورد عاری نیست. به عبارت دیگر، در سراسر مطالب این فصل هیچ مستند یا مرجع و منبعی معرفی نشده است یا نقل قولی نگردیده است. برای مثال، برای آنکه نویسنده تحلیل خود را در این خصوص مزین به داده ها یا مستندات کرده باشد، به دلیل فقدان اطلاعات لازم می گوید: «طبق داده های شهودی موجود.» (ص ۹۶). دوم آن که این فصل مثل سایر فصول کتاب به صورت تحلیلی و ژورنالیستی تهیه و تنظیم شده است. نه به صورت یک کار پژوهشی.

فصل ششم این کتاب اختصاص به انحصار پخش رادیو تلویزیونی و اثر منفی آن بر تولید آثار فرهنگی و هنری در کشور دارد. این فصل در واقع یک فصل زائد و کاملاً بی ارتباط با فصول گذشته است و حتی خارج از چهارچوب نظری مطروح در فصل اول. به عبارت دیگر، تم اصلی مطالب این فصل نقد انحصاری پخش رادیو تلویزیونی و آثار این انحصار به سایر کالاها و خدمات است و نقطه پایان بخش این فصل این است که «موقعیت انحصاری سازمان صدا و سیما در بخش رادیو تلویزیونی آثار فرهنگی و هنری بیش از همه به زبان اقتصادی آثار موسیقیایی تمام می شود (ص ۱۱۰).

بخش دوم این کتاب به ضمایمی اختصاص دارد که شامل سه قسمت است: قسمت اول آن مربوط به قوانین، مقررات و آیین نامه های مربوط به حقوق مؤلف در ایران است. قسمت دوم مجموعه نظرها و استفتائات مراجع و علمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. قسمت سوم آن گزیده مقالات، یا آرای صاحب نظران و منتقدان ادبی و هنری است که در نشریات و مجلات مختلف به چاپ یا انتشار رسیده اند. نگارنده محترم از هر سه مجموعه فوق در تمامی فصول کتاب بهره برده است و گاه به جرئت می توان گفت که بخشی از مطالب مندرج در فصول تفسیر یا تحلیل قوانین و مقررات مربوط است.

جمع بندی

۱. مجموعه ای که به نام بررسی نظام ملی حق مؤلف در ایران به چاپ رسیده است، همان طوری که خود نویسنده خاطرنشان کرده اولین اثری است که به صورت جامع در ایران جمع آوری و به دست چاپ سپرده شده است. نویسنده با زحمت زیاد و در یک فرآیند احتمالاً میان مدتی سعی کرده است تصویری از وضع نامناسب و نامطمئن حق مؤلف را در عرصه های مختلف جامعه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ترسیم کند. اگر چه مؤلف همه تلاش خود را مصروف آن کرده است

تا از پتانسیل‌های موجود کشور جهت جمع‌آوری اطلاعات برای بررسی نظام حق مؤلف استفاده کند، به نظر می‌رسد که چندان موفق نبوده است. زیرا در هر یک از فصول مباحث تکراری زیاد و تفصیل بیشتر به چشم می‌خورد. با این تفاوت که عناوین فصل عوض شده است. به این تعبیر همه فصول را می‌شود در یک فصل آن هم تنها در فصل اول خلاصه کرد.

۲. ادعای مؤلف دایر بر اینکه «ما در این تحقیق...» که در تمامی فصول مشاهده می‌شود، چندان موجه نیست، زیرا کتاب در شأن و مرتبه یک کار پژوهشی نیست؛ بلکه مجموعه حاضر بیشتر به این می‌ماند که نگارنده با یک حس کنجکاوی و علاقه وافر این تجربه نسبتاً کوتاهش در این حوزه، مجموعه نوشتارها و قوانین و مقررات مربوط به حقوق مؤلف در ایران را مورد غور و بررسی و مطالعه قرار داده است. آن‌گاه با آنچه در ذهن او شکل گرفته، البته بدون یک طبقه‌بندی دقیق و تفکیک شده، به تحریر و نگارش این مجموعه پرداخته است. بنابراین، وجه غالب کتاب یک کار ژورنالیستی است نه یک کار پژوهشی. از طرف دیگر، برای اثبات این ادعا در پیش‌گفتار، نویسنده خود را به عنوان نگارنده (ص ۳) به حساب آورده است. در حالی که در صفحات ۱۳، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۹۲، ۹۴، ... خود را محقق و اثر خویش را یک کار تحقیقی به شمار آورده است. جالب توجه این‌که در عین حال که در صفحه ۲۴ می‌گوید هر چند در این تحقیق جای آن نیست که... بلافاصله در ادامه اظهار می‌کند «در حد ظرفیت و نیاز این مقاله...». این موارد این پیام را به ذهن خواننده متبادر می‌سازد که ظاهراً این مجموعه حاصل چند مقاله بیشتر نیست و لذا حاصل آن شأنت یک پروژه تحقیقاتی یا کارپژوهشی به مفهوم آکادمیک را نخواهد داشت. نکته دیگری که به این موارد باید افزود آن است که در فصل ۶ نویسنده به صراحت نام مطلب خود را مقاله می‌نامد (صص ۱۰۱ و ۱۰۷).

۳. مزید بر موارد مذکور، نگارنده در تألیف و جمع‌آوری‌های اطلاعات خود، در هر کجا که مواجه با کمبود اطلاعات شده است متوسل به منابع مجهول و شواهد نامشخص شده است. برای مثال، در ص ۹۶ بیان می‌کند «طبق داده‌های شهودی موجود»، یا در ص ۹۸ اظهار شده است سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران طبق قانون (کدام قانون؟) یک شرکت دولتی است که در نظریه، انتظار می‌رود... یا در ص ۲۵ گفته شده طبق شواهدی... با این جمله که «واقعیت این است که هنرمندان بیش از پیش از خطر سرقت آثار هنری خود احساس ناامنی می‌کنند و روز به روز به اضطراب آنان افزوده می‌شود.» (ص ۵۶). به چه استنادی؟ اظهار شده است. وانگهی در جاهای مختلف

حمایت از حق تکثیر کتابهای منتشر شده یا در واقع، جلوگیری از تکثیر غیرمجاز این کتاب توسط ناشران دیگر بر این اصل اقتصادی استوار است که اگر ناشران در تولید و فروش کتابهای منتشر شده آزاد باشند هزینه تولید یک کتاب معین برای تکثیرکننده یا ناشر دوم کم و بیش کمتر از ناشر اول خواهد بود

این کتاب که در بند فوق آدرس‌های آنها ذکر شد، مرتباً ذکر شده که در این تحقیق چنین و چنان می‌شود در حالی که مخاطب یا خواننده منتظر نتایج این تحقیق است و نهایتاً بدون پاسخ می‌ماند. همچنین در جاهای مختلف نیز فرضیاتی مورد تفسیر قرار می‌گیرند که نیازمند اثبات یا رد هستند. برای مثال، ص ۵۶ گفته شده است «به نظر می‌رسد الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف باعث...»

۴. به فرض که ادعای نگارنده مبتنی بر تحقیقی بودن این کار درست باشد، محقق بایستی چند مسئله را رعایت می‌کرد. اولاً، در فصل اول یا در پیش‌گفتاری چارچوب نظری خود را عنوان می‌کرد و از تکرار آن در سایر فصول امتناع می‌ورزید. ثانیاً در فصول مختلف این اثر به قرینه مباحثی که عنوان شده است بایستی مطلبی دال بر ادبیات موضوع در کشور و جهان مطرح می‌شد تا خواننده یک جا با پیشینه تحقیق آشنا می‌گردید. ثالثاً، تعاریف و مفاهیم خود را که در این تحقیق ضروری است ارائه می‌کرد. رابعاً روش پژوهشی خود را تعریف می‌کرد. به دیگر سخن، تصریح می‌کرد که از چه روشی و با استفاده از چه فونونی تحقیق و بررسی خود را به عمل آورده است. نهایتاً منابع و مستندات تحقیق باید برای خواننده روشن و شفاف باشند که چنانچه نسبت به مطالب نگارش شده دچار تردید گردید مراجعه به آن منابع برای وی میسر باشد. معذک هیچ‌یک از این موارد در این مجموعه رعایت نشده است و لذا هیچ نامی جز یک اثر ژورنالیستی که حاوی دغدغه‌ها و مجموعه سؤالات و تفاسیر آنهاست نمی‌توان به آن نهاد.

۵. نکته دیگری که لازم است به آن اشاره شود این است که نگارنده محترم به عواملی به عنوان ارکان نظام ملی حق مؤلف یا در جای دیگری به عواملی که نقش نهادینه کردن هر نوع خدمات را دارند اشاره کرده است؛ در حالی که باید خاطر نشان ساخت هر یک از این دو دسته عوامل، در صورت وجود هم، هرگز در جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم نمی‌توانند کافی باشند؛ زیرا این عوامل یا نهادها به صورت مستقل تشکیل نشده است و مستقلاً هم اداره نمی‌شوند؛ بلکه به نحوی یا از طریق یا به سفارش دولت استقرار یافته‌اند، برای مثال، خانه

سینما یا سوراها و هیئت‌های ثبت. بنابراین، این صفوف و تشکیلات نمی‌توانند همچون نهادهای مستقل و در رقابت با ساختار قدرت فعالیت کنند. به عبارت دیگر در جامعه معاصر ایران نهادهای مدنی فاقد ساز و کارها و مکانیزم‌های خاصی همچون سایر جوامع آزاد و پیشرفته هستند. از این رو، نمی‌توان با قاطعیت مدعی شد که وجود این نهادها یا عوامل برای تحول و تغییر مناسب کفایت می‌کند.

۶. اگر چه موارد مذکور همگی درخصوص محتویات این کتاب مطرح شدند ولی اکنون به چند مورد دیگری که وضع صوری و شکل تحریر مطالب را نشان می‌دهد اشاره می‌گردد. بسیاری از جملات نگارنده محترم، بلند و آکنده از جملات معترضه هستند که اغلب در فهم آنها برای مخاطب ابهاماتی ایجاد می‌گردد و در عین حال، موجب ملال و خستگی مخاطب می‌گردند. برای مثال، در ص ۲۲، آمده است «کسانی که تن دادن جامعه علمی و فرهنگی ایران به ترتیبات بین‌المللی در حوزه حق مؤلف را به لحاظ اخلاقی موجه و لازم می‌دانند یا فراتر از آن، کسانی که معتقد به وجود برخی پیامدهای مثبت بر الحاق ایران به نظام بین‌المللی حق مؤلف هستند این ادعا را که پذیرش ترتیبات بین‌المللی در حوزه حق مؤلف توسط هر کشور، از جمله ایران یکی از عناصر حیاتی نظام ملی حق مؤلف در آن کشور را تشکیل می‌دهد شاید نتوانند هضم کنند چه رسد به اکثریت تولیدکنندگان محصولات علمی و فرهنگی در ایران که از گذشته دور به دلایل مختلف و اساساً به دلیل هزینه‌های اقتصادی اولیه پذیرش حقوق اقتصادی استفاده از آثار مؤلفان و ناشران خارجی، جامعه علمی، ادبی و فرهنگی را از قبول ترتیبات و قرار و مدارهای بین‌المللی در حوزه حق مؤلف بر حذر داشته‌اند» (ص ۲۲). همچنین به این جمله توجه داده می‌شود که «اما در حد نیاز این تحقیق، به تبیین این ادعا که پذیرش ترتیبات و قرار و مدارهای بین‌المللی در حوزه حق مؤلف یکی از عناصر ضروری نظام ملی حق مؤلف در کشور را تشکیل می‌دهد بیان دو نکته ضرورت دارد.» (ص ۲۳) یا این جمله «این معیارها ضمن آنکه الگوی نظری طبقه‌بندی کالاها و خدمات به کالاها و خدماتی که» (ص ۱۰۲) جملات نمونه فوق نشان می‌دهند که از نظر ساختاری و نیز از حیث مفهومی تا چه حد خواننده دچار ابهام و سوء فهم می‌گردد. به علاوه در تمام فصول این کتاب خواننده با جملات بلند، کش‌دار و خسته‌کننده روبه‌رو می‌شود که این جملات قابل تقطیع و حک و اصلاح‌اند. به هر حال، ضمن آنکه لازم است مطالب مورد بازنگری و ویرایش مجدد قرار گیرند باید مطالب هر فصل متجانس و یکدست شوند.